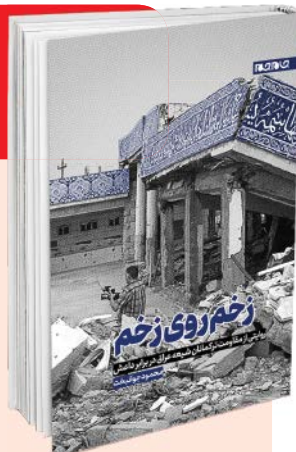


درباره کتاب زخم روی زخم

«مستندنگاری» یک جور دیوانگی است!



محمود جوانبخت
نویسنده و
روزنامه‌نگار

«داستان» را وقتی می‌نویسم، برایم تمام می‌شود. در حقیقت چیزی که با من بود... برای من بود، از درون به بیرون رخنه می‌کند و دیگر مال همه می‌شود و خلاص می‌شوم. «مستند» ولی کاملاً برعکس این است. بیرون از من است. مال دیگری است. وقتی می‌نویسمش، درونی می‌شود. در من می‌نشیند و تازه ماجرای من و او شروع می‌شود. درونی می‌شود و دیگر با من است و یقه‌ام را هیچ‌گاه رها نمی‌کند. پس داستان برای من «تمام» شدن است و مستند «شروع» شدن... برای همین یک جور دیوانگی است مستندنگاری... نه فقط مستندنگاری که مستندسازی هم همین است؛ زخم خوردن از روایت زخم دیگران است... یک جور خودزنی است گویا... یا تو بگو خودآزاری... وقتی برمی‌گردم و این همه سالی را که پشت سرم به نوشتن گذشته‌ام نگاه می‌کنم، انبوهی صدا و تصویر و کلمه می‌بینم که در انبان دل و جانم جای گرفته‌است که ذره‌ای از آن بیرون ریختنی نیست با من هستند و با آنها زندگی می‌کنم. روایتی که می‌سازم از «واقعیت»، همین که از واقعیت عینی و از جنس مشاهده تبدیل می‌شود به روایت، دیگر با من است و جزئی از من است و حتی اگر بخواهم

هم از من جدا نمی‌شود... و این خاصیت مستندنویسی است... از همین سنخ و از همین جنس که همین روزها منتشر شده و اسمش «زخم روی زخم» است، در حقیقت زخم تازه‌ای است که بر جانم نشسته‌است... بر جانم نشسته بود... کتاب روایت بی‌شمار زخم‌های مردمان ترکمان شیعه عراق است که از وقتی به یاد دارند، در این سرزمین بلاخیز زخم خورده‌اند و می‌خورند... و آخرینش زخمی بود که داعش بر این مردم زد... هشت سال پیش یعنی در خرداد ماه ۱۳۹۳، داعش پس از تصرف موصل، سراغ شهرهای ترکمان‌نشین در شمال عراق هم رفت... از سال بعدش پای من هم با دوربین به عراق باز شد و از سال بعد و بعدترش هم چند بار به شهر تازه‌خورماتو و بشیر و طوزخورماتو و کرکوک و روستاهای آن حوالی که داعش مدت‌ها بود زخم بر جان مردم ترکمان می‌زد، رفتم. بشیر شهر کوچکی است که یک سال و چند ماه به تصرف داعش درآمد. حرامیان این شهر کوچک را گرفتند که جاپایی درست کنند برای خود تا تازه‌خورماتو را هم بگیرند که شهری است بزرگ‌تر و شیعه‌نشین ولی... هر چه داعشیان سبعت بیشتری نشان دادند و با سلاح‌های سنگین‌تر و نفرات بیشتری به شهر یورش آوردند، مردان و جوانان شهر بیشتر مقاومت کردند... آنها چند سال مردانه با داعش جنگیدند و از جان مایه گذاشتند... و زخم روی زخم روایت این مقاومت است و روایت زخم‌هایی که ترکمانان شیعه در این سال‌ها خورده‌اند...

درباره کتاب پروانه‌ها گریه نمی‌کنند

تمام کتابم عین واقعیت است



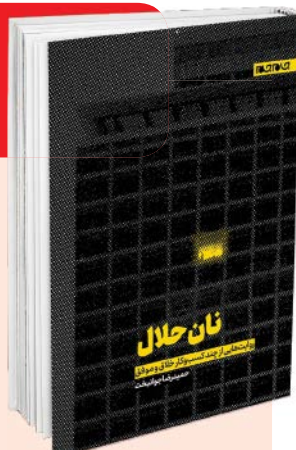
مرضیه اعتمادی
نویسنده

«پروانه‌ها گریه نمی‌کنند»، مجموعه‌ای از ۱۵ روایت حول موضوع پرچالش معلولیت است. اگر گفتن و شنیدن از تفاوت‌ها و معلولیت‌های جسمی و ذهنی مختلف را اولین گام برای رسیدن به فرهنگ مطلوب مورد نیاز فرد و جامعه در نظر بگیریم به راحتی می‌توانیم بگوییم این کتاب، پیشگام آغاز هم‌صحبتی و گشودن باب گفت‌وگوی بی‌واسطه در این زمینه خواهد بود. حقیقت این است تا وقتی ما سکوت مان را نشکنیم، از معلولیت خود یا عزیزان مان شرم‌منده و خجالت‌زده باشیم و با هم صاف و ساده و بی‌واسطه از تجربه رنج‌های مان نگوئیم، معلولیت و بیماری قادر خواهد بود خیلی راحت و سریع ما را از پا بپندارد و بازی را به نفع خودش تمام شده اعلام کند. هدف من از جمع‌آوری روایت‌های مختلف در این حوزه، باز کردن دریچه‌ای به دنیای کمتر شناخته شده معلولیت بود. اولین تجربه نگارش من در این زمینه، کتاب «شصت» است؛ کتابی که انتشارات امیرکبیر آن را به چاپ سپرد و بر اساس شنیده‌ها و دیده‌ها مورد توجه مخاطبان قرار گرفت. در این کتاب از بیماری و معلولیت جسمی و ذهنی دخترم، زینب نوشته‌ام. بعد از چاپ

کتاب و بزرگ‌تر شدن فرزندم، طبیعتاً مواجهه من با ابعاد گسترده معلولیت و ملاقات با افراد دارای معلولیت و خانواده‌های شان بیشتر شد. دغدغه‌ها، مشکلات و کم و کاستی‌های شان را از نزدیک می‌دیدم و نیاز به حرف زدن و شنیدن صدای شان را درک می‌کردم. نوشتن از زوایای مختلف و پنهان مانده معلولیت، دغدغه و رویای من بود. غیر از مواجهه مستقیم با این تفاوت، چند سالی بود که در حوزه معلولیت مطالعه می‌کردم و به خوبی ضرورت انجام یک کار میدانی را می‌فهمیدم. در نهایت بعد از صحبت و همفکری با مدیر نشر جام جم، آقای مهدی قزلی، به طور رسمی کار تحقیق، مصاحبه و نگارش کتاب را آغاز کردم. بسیار خرسندم که بگویم با تمام راوی‌های کتاب ملاقات حضوری داشته‌ام و آنچه در کتاب ثبت شده، عین واقعیت است. از طرفی هرکدام از روایت‌های کتاب به نوعی از معلولیت می‌پردازد و تنوع روایت‌ها در سراسر کتاب حفظ شده است. امیدوارم به لطف خداوند مهربان، کتاب پروانه‌ها گریه نمی‌کنند بتواند، جامعه و مسئولانش را در مسیر رسیدن به فرهنگ صحیح معلولیت یک گام به جلو ببرد و باری از دوش فرد معلول و خانواده‌اش بردارد.

درباره کتاب نان حلال

نمایش جلوه‌ای از ایرانِ امیدوار



حمیدرضا جوانبخت
روزنامه‌نگار

در ابتدای کلام باید عرض کنم احتمالاً هرکس «نان حلال» را بخواند به خوبی متوجه این موضوع می‌شود که مالکیت حقیقی این اثر با نویسنده نیست و اگر خواننده با خواندن کتاب به آرامشی دست پیدا می‌کند، طبعاً نتیجه انتقال بخشی از عشق و ایمان جوانان کارآفرین به وطن و تلاش و همت آنان در جهت آفرینش کار است. کتاب نان حلال خاطرات و سرگذشت ۲۲ کارآفرین جوان است. از آن جوانان باهمتی که در اوج جوانی بر یأس و ناامیدی غلبه کرده‌اند و درحالی که بسیاری از آنان در خارج از کشور فرصت‌های کاری و تحصیلاتی زیادی داشته‌اند اما به جنگ دست اندازها و تنگ‌نظری‌های بسیاری از مسئولان رفته‌اند، بی‌تعارف بگویم، نان حلال حکایتی است جذاب و خواندنی از عشق به میهن. روایتی است از سرگذشت ۲۲ شیرپسر و شیردختر ایرانی که پاشنه همت را ورکشیده‌اند و برای اعتلای وطن می‌جنگند. از نبرد با بیماری و بیکاری در دشتستان جنوب و مسیر فیروزه‌ای در شیراز تا مرمت‌گری تاریخ از مازندران و کارآفرینان موفق در غرب کشور و ده‌ها کسب و کار دیگر از گوشه و کنار ایران که ویژگی مشترک‌شان امید، خلاقیت و تلاش خستگی‌ناپذیر جوانانی است که این کار و کاسبی‌ها را برپا کرده‌اند. از روزهای ابتدایی تا انتهای نگارش

کتابی که همواره برایم رسالت مقدسی بود با خود به این می‌اندیشیدم که هدف اول این اثر تزریق امید است. آن هم در شرایط کنونی که عده‌ای در خارج از کشور و عده‌ای در داخل، عزم بزرگی کرده‌اند برای کاشتن تخم ناامیدی در قلب مردم، رسالت بزرگ همه ما تزریق امید است. اشاعه هدفی مهم یعنی ساختن وطنی که متعلق به خودمان است به دستان خودمان و حرکت رو به جلو. این که جوانان خواننده این کتاب بدانند به رغم تمام مشکلات می‌شود با دست خالی از پس تمام مشکلات برآمد و با یک جرعه کوچک و بدون سرمایه گراف کارهای بزرگ انجام داد. هدف مهم این کتاب نمایش جلوه‌ای از ایران امیدوار و سرباست. هدف و رسالت بعدی این کتاب و مؤلف کوچک آن، ادای دینی است به تمام کسانی که در هر لباس و جایگاهی، در پایتخت بزرگ یا روستایی کوچک به دنبال برافراشته شدن پرچم ایران بر تمام قله‌های افتخار جهانی و حرکت ایران به سمت پیشرفت هستند و برای تحقق این امر هر روز و هر شب تلاش می‌کنند. در انتها باید گفت این کتاب نیز مانند اثر قبلی‌ام یعنی «موتورسوار چمران» که احتمالاً دنبال‌کنندگان نشر «جام جم» آن را به خوبی می‌شناسند، سندی است مکتوب و ماندگار بر وجود پدیده‌ای به نام «روح ایرانی» که در صورت لزوم و نیاز به آن از خواب بیدار می‌شود، در وجود هر ایرانی با هر سلیقه و تفکری جوش و خروش ایجاد می‌کند و کشور خود را از هر خطری می‌رهاند.